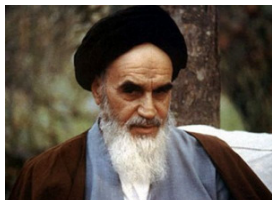


در ارتباط با جشنواره یکی بود و یکی نبود تورنتو

یکی بود و دیگران نابود



در زمان های خیلی نزدیک یعنی چهل و چند سال پیش در یک جای دور افتاده ای، در نا کجا آبادی، پیرمرد خبیث و بد طینت و دروغگو و بد ذاتی، به امید گرفتن انتقام از پادشاهی که او را از شهر بیرون کرده بود زندگی میکرد و سالهای سال در این آرزو بود و نقشه های فراوانی میکشید. تا اینکه یک روزی شنید که گویا در شهر و دیارش خبرهایی است. خوشحال شد و به دست و پا افتاد. ولی نمی دانست که خودش لازم نیست کاری بکند زیرا که این خبر نیز به چهار تاجر ماهر حقه باز هم رسیده بود و آنها هم فوری دوراز چشم دیگران در یک جزیره دورافتاده ائی به اسم گوادلوپ دورهم جمع شده بودند و با هم فرار گذاشته بودند که برای تنبیه این پادشاه زیادی خورده ی رم کرده ی نا به فرمان و حفظ منافع خودشان در منطقه که به خطر بود از شرق و غرب به این پیر مرد که هیچ احساسی نسبت به وطنش جز انتقام نداشت کمک کنند. و بدین منظور نیز با یک برنامه ریزی دقیق و فعالیتی بی وقفه نزدیک به دویست نفر را گردآوری و با پیش از صد و پنجاه هنرمند و متخصص، در عرصه های مختلف مشورت کردند. پیغام پشت پیغام؛ تا اینکه روزی، سفیر و وکیل و عکاس باشی و میرزا بنویس و طیاره برایش فرستادند؛ و درعوض فقط همیشه پاسخی مثبت درموارد ضروری برای دستیابی به اهداف خاصی را، از او طلب کردند. دیگر نه کسی به چشم های پیرمرد نگاه کرد و نه کسی لبخندش را دید.

بعله اینطوری بود که پیرمرد با کیکه و دب دبه پا به خاک وطن گذاشت. اولین کاری که کرد گفت: لاشرقی و لاغربی، الا و بلا اسلامی. بعد فرمان کشتار آن دویست نفر و آن صد و پنجاه نفر و هزاران هزار نفرات دیگر را هم صادر کرد. هرچند که بعد ها خودش با خیال راحت در زیر خاک خونین آن دیار خوابید، ولی داستان این انتقام هنوز به سر نرسیده. انتقامی که در دنیا بی سابقه نیست، ولی یکی از بیسابقه ترین هاست.

یکی بود و دیگران نابود قصه نیست بلکه واقعیتی است که برای ایرانیان جز حس درد و رنج و خون و فقر، فحشا و اعتیاد و دربدری چیز دیگری به همراه ندارد.

مگر نه این است که سالهاست شنونده ی سرود ها و ترانه ها به هنگام خداحافظی در اعدامهای تک نفره و دسته جمعی هستیم؟.

مگر نه این است که، سالهاست بوم سنگی دیوار زندانها، نقاشی شده با خون جوانان است؟.

مگر نه این است که، نمایشگاه منیاتورهای ایرانی را بر پشت کابل خورده نوجوانان، هر روزه درمیادین شهر ها به نمایش می گذارند؟.

مگر نه این است که، هر روزه به تعداد تصویرهای ثبت شده از سنگسار و زنان معتاد تن فروش به

همراه کودکان نا خواسته شان اضافه می شود؟.

مگر نه این است که، هنوز... از ساقه های بافته ی کنف / شراب های هفت ساله / قطره -
قطره میچکند؟

از رقص بر دار منصورحلاج، تا عاطفه رحبی.
از حماسه دلیران تنگستان، تا مبارزان هفت تپه
از دهان دوخته ی فرخی یزدی، تا زبان بریده ی فریدون فرخزاد.
از آتش سوزی ایوان مدائن، تا سینمای رکس آبادان و هزاران آغاز باستانی بی پایان و
تکرار های تکراری.

براستی ما که هستیم ؟ چرا از درک حال امروز ایران عاجزیم؟ با قاتلان معامله میکنیم! با
مبلغان و مدافعان رژیم دوستی میکنیم!. در کوچه و خیابان و خانه، پنهان و شکار به آنان
که با قلم تباهی دهر را به چشم جهانیان پدیدار می کنند، فحاشی و انگ دیوانه گی
میزنیم ! و بی شرمانه به احترام نسل پرپر شده در گلزار خاوران نه تنها یک دقیقه؛ بلکه
سال های سال سکوت می کنیم و برای درد بینوای تیره گان ایران جنش و جنبشواره راه
می اندازیم .

اگر دیروز شاهنامه را خوانده بودیم:

همه نام بویگر و عمر کنند
نشیبی دراز است پیش فراز
بجویند و دین اندر آرند پیش
نیارند هنگام رامش نبید
پدر بر پسر هم چنین چاره گر
نژاد و بزرگی نیاید به کار
کسی سوی آزادگی ننگرد
شود روزگار مهان کاسته

چو با تخت منبر برابر کنند
تبه گردد این رنج های دراز
زیان کسان از پی سود خویش
نباشد بهار و زمستان پدید
بداندیش گردد پدر بر پسر
شود بنده ی بی هنر شهریار
چو بسیار از این داستان بگذرد
بریزند خون از پی خواسته

اگر دیروز مولوی را خوانده بودیم:

باز آمدم چون عید نو تا قفل وزندان بشکنم
وین چرخ مردمخوار را چنگال و دندان بشکنم

دیگر برای شناخت خود نیاز میرمی به برگزاری چنین جشنواره هایی نداشتیم.
تا بحال هیچ دولت دیکتاتوری برای بدست آوردن حس اعتماد بنفس و اطمینان مردمش به
خصوص فراریها، و تبعیدی های پشیمان این همه هزینه را به جانی بسیار دور از
دسترس مخالفان مقاومتش متقبل نشده است. چرا؟ زیرا که از شتر پرسیدند؛ چرا ... از
پسه .گفت چیم مثل همه کسه

چیزی که ما در این دوره به آن نیاز میرم داریم رساند این کلاغ های سیاه و سفید به خانه
هایشان و بگورهایشان است. آگاه و ناآگاه دست خود را در تشت پر خون ایران نشوئید.

ن- مرأت ۲۰۰۸